

حال به نقش دمکراتیک برنامه می رسیم

الف. "بنیاد آزاد دولت"

بنابر بند دوم برنامه، حزب کارگران آلمان برای یک "دولت آزاد" مبارزه می کند. ولی دولت آزاد کدام است؟

بی شک برای کارگرانی که از سلطه ی برداشت های کوتاه فکرائه ی برخی عناصر حقیر رهائی یافته اند، آزاد ساختن دولت هدف نیست. دولت امپراطوری آلمان کم و بیش مانند دولت روسیه "آزاد" است. ولی آزادی (واقعی) بدان معنا است که دولت را از ارگانی تحمیلی بر جامعه به ارگانی تحت تسلط مطلق جامعه مبدل کنیم. از این رو، امروزه دولت ها تا آن حد آزادند که توانسته باشند "آزادی دولت" را محدود کنند.

با اتخاذ این برنامه، حزب کارگران آلمان کم مایگی عقاید سوسیالیستی خود را نشان داده، چرا که به جای بررسی جامعه ی موجود به عنوان بنیاد دولت موجود (و جوامع آتی به مثابه ی بنیاد دولت های آینده)، دولت را پدیده ای مستقل و متکی بر بنیادهای فکری، اخلاقی و آزادمنشانه خاص به شمار آورده است.

پس در مورد کاربرد نادرست مضحک عباراتی چون "دولت کنونی" و "جامعه کنونی" و مفهوم نادرست و حتی مضحک تر دولتی که مخاطب خواست های این برنامه قرار گرفته، چه می توان گفت؟

"جامعه کنونی" یک جامعه ی سرمایه داری است که در تمام کشورهای متمدن وجود دارد. این جمله تا حدی از بقایای قرون وسطی مبری است و بنابر خصوصیات تکامل تاریخی هر کشور کم و بیش تغییر شکل داده و تکامل یافته است. بالعکس. "دولت کنونی" در محدوده ی هر کشوری شکلی خاص دارد و میان دولت امپراطوری آلمان پروس و دولت سوئیس و آمریکا و انگلستان تفاوت هائی است. پس می بینیم که "مفهوم" "دولت کنونی" مفهومی ساختگی است.

ولی برغم تفاوت های موجود در شکل دولت های جوامع مختلف، وجه اشتراکی نیز میان آنان وجود دارد و آن وجه مشترک این است که همگی بر بنیاد جوامع بورژوازی جدیدی استوارند که هر یک به درجات مختلفی از تکامل و رشد سرمایه داری دست یافته اند. به این خاطر، این دولت ها در عین حال در برخی از ویژگی های عمده ی خود مشترک اند. فقط در این مفهوم می توان از "دولت کنونی" سخن گفت و آن را با دولتی در آینده مقایسه کرد که در آن ریشه های فعلی دولت، یعنی جامعه ی بورژوازی، خشکیده باشد.

در این جا این پرسش پیش می آید: در جامعه ی کمونیستی، دولت شاهد چه تغییراتی خواهد بود؟ به سخن دیگر، کدام یک از فعالیت های اجتماعی به عهده ی دولت خواهد بود و آن را با فعالیت های دولت فعلی قابل مقایسه خواهد ساخت؟ این سوال را فقط می توان از طریق علمی پاسخ داد و اگر واژه های "مردم" و "دولت" را در هزار ترکیب گوناگون نیز به کار بریم، سودی نخواهد بخشید.

بین جامعه ی سرمایه داری و جامعه کمونیستی دوران گذار انقلابی اولی به دومی قرار دارد، منطبق با این دوران، یک دوران گذار سیاسی نیز وجود دارد که دولت آن، چیزی جز *دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا* نمی تواند باشد. این برنامه نه به این دوران و نه به وضعیت جامعه ی کمونیستی آینده اشاره ای نمی کند. خواسته های سیاسی این برنامه حاوی چیزی سواى اوراد دمکراتیک شناخته شده ی کهنه ای چون حق رأی همگانی، انتخابات مستقیم، حقوق عمومی و ارتش مردمی نیست که در واقع همان

طنین مجدد خواست های حزب مردم (۸) و انجمن صلح و آزادی بورژواها است. اگر در تشریح این خواست ها، دچار اغراق های ناروا نشویم، باید اذعان کنیم که همه ی آنها امروزه تحقق یافته اند. ولی دولت مطلوب برنامه را در حال حاضر نمی توان، فعلاً در محدوده امپراطوری آلمان یافت و برای یافتن آن باید به سوئیس و آمریکا رفت. این نوع "جامعه آینده"، در واقع "همان جامعه ی کنونی" است که در حال حاضر آن سوی "چهارچوب" امپراطوری آلمان صورت عمل به خود گرفته است. ولی در این میان یک نکته از قلم افتاده است، از آنجا که حزب کارگر آلمان اعلام کرده که تنها "در چهارچوب دولت ملی موجود"، یعنی در چهارچوب دولت امپراطوری آلمان پروس، عمل می کند. البته در غیر این صورت، خواست های حزب پوچ و بی معنی می شد، چرا که تنها می توان چیزی را خواست که در دست نیست. در (برنامه حزب) این نکته اصلی نمی باید فراموش می شد که تمام این الفاظ پوچ و زیبا فقط در جوامعی مصداق می یابد که حاکمیت مردم در آن به رسمیت شناخته شده است. به دیگر سخن، این خواست ها تنها با شرایط یک جمهوری دموکراتیک سازگار است.

از آنجا که به اقتضای شرایط موجود و به حکم عقل، نمی توان جرأت کرد که در حال حاضر، مانند برنامه های احزاب کارگری در دوران لونی فیلیپ و لونی ناپلئون، خواست یک جمهوری دموکراتیک را مطرح ساخت، پس نباید به طفره های "صادقانه" و "یا شرافتمدانه"^{*} توسل جست و از یک دولت پلیسی مستبد نظامی که استخوان بندی بوروکراتیک پیدا کرده و لعابی از اشکال حکومت پارلمانی را در کنار بقایای فنودالیسم همراه دارد و در عین حال تا حدی هم تحت نفوذ بورژوازی است، خواست هایی را طلب کرد که تنها می تواند در یک جمهوری دموکراتیک بار دهد و معنی بیابد، و آن گاه فرض کرد که چنین دولتی را می توان به مذاکره خواند و از طریق "ابزار قانونی" خواست های مطلوب را بر آن تحمیل کرد.

* - از آنجا که گروه آیزناک ها "شرافتمندان" خوانده می شدند، مارکس در واقع به یک ابهام توسل جسته است. م.

در مقایسه با چنین دمکراتیسمی که با هیچ منطقی سازگار نیست و فقط در محدوده‌ی تعیین شده از طرف پلیس عمل می‌کند، مسلماً دموکراسی مبتدلی هم که حیات جمهوری دمکراتیک را در ابعادی هزار ساله می‌پندارد و باور ندارد که دقیقاً در همین آخرین شکل جامعه‌ی بورژوازی است که مبارزه طبقاتی به نتیجه‌ی قطعی خواهد رسید، سر بلند و سرفراز جلوه می‌نماید.

تنها از این جمله که "حزب کارگران آلمان به عنوان بنیاد دولت خواستار یک نظام مالیات بر درآمد تصاعدی است" می‌توان دریافت که منظور از "دولت" همان "ماشین حکومت" یا دولت به مثابه ارگانیسم خاصی است که به لحاظ تقسیم کار از جامعه منفصل گشته. مالیات تنها بنیاد اقتصادی ماشین حکومت را تشکیل می‌دهد. در جامعه‌ی آینده که ظاهراً تبلور آن را در سوئیس نیز می‌توان یافت، این خواست برنامه عمده‌تاً تحقق یافته. پیش فرض مالیات بر درآمد، منابع گوناگون درآمد برای طبقات اجتماعی مختلف و جامعه سرمایه داری است و از این رو جای تعجب نیست که مصلحین مالی شهر لیورپول نیز به رهبری برادران بورژوا صفت گلاستون (GLADSTONE)، دقیقاً همان خواست‌های این برنامه را مطرح کرده است.

ب: "حزب کارگران آلمان به عنوان

بنیاد فکری و اخلاقی دولت خواهان:

۱ - تأمین آموزش ابتدایی همگانی و برابر، حضور جبری همگانی مدارس و آموزش رایگان است."

آموزش ابتدایی برابر؟ در پس این کلمات، کدام نظریه نهفته است؟ آیا واقعاً بر این باوراند که در جامعه‌ی امروزی (و فعلاً فقط می‌توان در همین باره سخن گفت) آموزش برای طبقات مختلف می‌تواند برابر باشد؟ یا این که خواست این برنامه آن

است که سطح آموزش طبقات فرادست جامعه نیز جبراً به سطحی نازل از آموزش ابتدایی تقلیل یابد که در واقع تنها با شرایط اقتصادی کارگران مزدبگیر و دهقانان سازگار است.

"حضور جبری همگانی در مدارس. آموزش رایگان": حتی امروزه خواست اولی در آلمان و خواست دومی در سوئیس بطورکلی و از ایالات متحده نیز تا حد دبستان به مرحله ی اجرا در آمده. اگر در بعضی از ایالت های امریکا، آموزش عالی نیز "رایگان" است، این تنها بدان معنا است که مخارج آموزش طبقات فرادست نیز به حساب درآمدهای مالیاتی عمومی گذارده می شود. ضمناً، همین نکته در مورد خواست الف بند پنجم برنامه مبنی بر "اجرای رایگان عدالت" نیز مصداق می یابد. عدالت در امور جنائی همواره رایگان بوده، پرونده های حقوقی نیز تقریباً تماماً بر محور اختلافات ملکی دور می زنند و فقط در میان طبقات فرادست بوجود می آید. پس آیا صاحبان مال نیز باید فعالیت های حقوقی خود را به خرج بیت المال عمومی انجام دهند؟

پاراگراف مربوط به مدارس حداقل می توانست خواستار آن باشد که مدارس حرفه ای (با دوره های نظری و عملی) در کنار مدارس مقدماتی تشکیل گردد.

"آموزش ابتدایی توسط دولت": کلاً جای اعتراض دارد. این که به تعریف یک قانون عام، هزینه ی مدارس ابتدایی، انتخاب کادر صالح معلمان و رشته های علمی و غیره را بر عهده ی دولت بدانیم و یا همانطور که در آمریکا عمل می شود، پیاده کردن این ضوابط قانونی را از بازرسین دولتی خواستار باشیم، فرق دارد با این که دولت را به کار تربیت مردم منصوب نمائیم. کلیسا و دولت را باید به گونه ای یکسان از هرگونه نفوذی در امور آموزشی محروم ساخت. این مسأله مخصوصاً در مورد امپراطوری آلمان پروس مصداق می یابد، چرا که دولت بخصوص در اینجا محتاج به تعلیم دیدن جدی نزد مردم است. (در عین حال در این رابطه نمی توان به این طفره ی

مبتدل متوسل شد که مخاطب(برنامه) "دولت آینده" است، قبلاً شاهد کم و کیف خود این مفهوم بودیم).

بهرحال، برغم تمام ظواهر دمکراتیک، این برنامه یا سرشار از ایمان بی چون و چرائی گروه لاسالی ها به دولت است، یا مالا مال از یک اعتقاد دمکراتیک به معجزه و شاید هم به ترکیبی از این دو نوع معجزه معتقد است، ولی بهرحال هر یک از این شقوق سه گانه، به گونه ای یکسان، با سوسیالیسم بیگانه اند.

در یکی از پاراگراف های قانون اساسی پروس از "آزادی علوم" ذکری آمده، چرا و چگونه همین خاست در این برنامه نیز دوباره عنوان شده است؟

"آزادی وجدان"!: "اگر در این عصر"^(۱۳) KULTARKOUP برآن بودیم که شعارهای لیبرالیسم را بار دیگر به یاد آوریم، قاعدتاً چیزی به این مضمون بوجود می آمد: هر کس باید بتواند بدون دخالت پلیس نیازهای دینی و بدنی خود را برآورده سازد. ولی در این رابطه، (برنامه) یک حزب کارگر باید حداقل آگاهی به این نکته را متذکر می شد که فرجام واقعی مفهوم بورژوائی "آزادی وجدان" چیزی جز رواداری در مقابل انواع و اقسام آزادی وجدان مذهبی نیست، چنین برنامه ای باید خاطرنشان می ساخت که (حزب) به نوبه ی خود خواهد کوشید تا وجدان را از جادوی مذهب رهائی بخشد. ولی ظاهراً این برنامه چنین گزیده که قدمی فراسوی محدوده های "بورژوازی" ننهد.

بالاخره به پایان بررسی خود نزدیک شدیم، چرا که ضمیمه ی برنامه با سیاق کلی برنامه منطبق نیست و لذا مطالب نیز طبعاً مختصر خواهد بود.

۲- "روز کار عادی"

در هیچ کشوری، هیچ حزب کارگری به چنین خواست نامشخص و مبهمی بسنده نکرده، بلکه احزاب همواره تلقی خود را از مدت روز کار عادی در شرایط مشخص معین ساخته اند.

۳- "محدودیت کار زنان و منع کار کودکان"

تعیین معیار واحد برای روز کار باید همواره متضمن ضوابطی برای کار زنان از قبیل تعیین ساعات کار و استراحت آنها باشد، زیرا در غیر این صورت حاصل چنین معیار واحدی چیزی جز این نخواهد بود که از فعالیت زنان در شاخه‌هایی از تولید که از لحاظ جسمی یا اخلاقی برای آنان مناسب تلقی نمی‌گردد، جلوگیری نماید. اگر منظور برنامه هم چیزی جز این نبوده، می‌باید صراحتاً گفته می‌شد.

"منع کار کودکان": در این مورد ذکر محدودیت سنی عمیقاً ضروری است.

منع عمومی کار کودکان با وجود صنایع بزرگ ناسازگار است و طرح چنین خواستی عملاً آرزوی پوچ و زاهدانه بیش نیست، چنین خواستی حتی در صورت تحقق، خواستی ارتجاعی است، زیرا اگر قوانین دقیقی در باره ی محدودیت ساعات کار گروه‌های مختلف سنی همراه با اقدامات ایمنی دیگر وجود داشته باشد، ترکیب کار تولیدی با آموزش می‌تواند به یکی از کارآمدترین ابزار تغییر جامعه ی کنونی بدل گردد.

۴- "نظارت دولت بر کارخانه‌ها، کارگاه‌ها و صنایع خانگی"

با در نظر گرفتن سرشت دولت آلمان پروس، قطعاً باید خواسته می‌شد که بازرسان تنها از سوی دادگاه‌ها قابل عزل باشند و هر یک از کارگران بتواند در صورت قصور بازرسان در انجام وظیفه، خواستار تعقیب آنان گردند، و بالاخره اینکه باید خواسته می‌شد که بازرسان از میان دکترها انتخاب گردند.

۵- "تنظیم بیگاری زندانیان"

برای برنامه ی عمومی یک حزب کارگری، این یک خواست ثانوی و فرعی است. به هر حال، باید مشخص می‌شد که هدف نه آن است که از ترس رقابت، رفتاری

چون ددان با مجرمین مجاز گردد و نه آن که آنان از کار تولیدی به عنوان تنها راه بهبود وضع خود محروم شوند. این حداقل چیزی است که می توان از سوسیالیست ها انتظار داشت.

۶- "قوانین تأمین مؤثر"

باید روشن می شد که منظور از "قوانین تأمین مؤثر" کدام است؟ در ضمن باید خاطرنشان کرد که هنگام بحث پیرامون "روز کار عادی"، قوانین بهداشتی و ایمنی کارخانه ها از قلم افتاده بود. قوانین تأمین تنها زمانی ضرورت می یابد که این قوانین ایمنی زیر پا گذاشته شوند. خلاصه آن که، ویژگی ضمان برنامه نیز یک ویراستاری بی دقت است.

DIXI ER SALUAVI ANIMAM MEAN

(حرف خود زدم و روح خود رها کردم)

مارکس این اثر را در آوریل و یا اوایل ماه مه ۱۸۷۵ نوشت.